



خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت...

سه شنبه ۲۹ نوامبر تا جمعه ۲ دسامبر

پیشدرآمد: دو پیر سیاست و جنگ که بیش از نیم قرن یکی در مظهر راست افراطی و دیگری به عنوان نماد چپ انسانی معتدل، گاه رویاروی یکدیگر و زمانی در کنار هم جنگ و صلح را تجربه کرده‌اند در چهار چوب مصالح عالیه کشورشان، تصمیم می‌گیرند فصل پایانی زندگی سیاسی و احتمالاً جسمی خود را به رویائی بزرگ پیوند دهند. صلحی که می‌تواند مسیر تاریخ خاورمیانه را دگرگون کند. درست حدس زدید: اریل شارون و شیمون پرز را می‌گوییم. و هدفم از نوشتن این پیشدرآمد بر نوشته این هفته‌ام، یادآوری یا به قولی تنبهی است خطاب به سرداران کوچک و بزرگ عرصه اپوزیسیون که حداقل بخش بزرگی از آنها همچنان مشغول فشردن گلوی یکدیگر برای گناهی است که هیچکدام در ارتکاب آن نقشی نداشته‌اند. منظورم جریان ۲۸ مرداد است که ما همچنان بر سر کودتا و یا قیام ملی بودن آن مشغول ستیزیم، حال آنکه اهل ولایت فقیه هم قیام ملی و هم کودتا را یکجا مصادره کرده‌اند و از آن بالاتر با کودتای اخیر سپاه، می‌روند تا کشور ما را به پرتگاهی بکشاند که معلوم نیست در پی آن اصولا ایرانی در هیأت جغرافیائی / سیاسی امروز برجا بماند. لابد در روزنامه‌ها خوانده‌اید و در تلویزیون‌ها دیده‌اید که اریل شارون نخست وزیر اسرائیل در پی انتخاب آقای «امیر پرتس» به رهبری حزب کارگر و استعفای وزرای این حزب در کابینه از یکسو، خود از حزب «لیکود» بیرون آمد و از سوی دیگر با درخواست انحلال پارلمان (کنیسه) از موشه قصاب رئیس جمهوری کشورش، برگذاری انتخابات را حدود ده ماه به جلو انداخت تا این بار بخت خود را نه به عنوان رهبر لیکود بلکه رهبر یک حزب تازه تأسیس که راست میانه را نمایندگی خواهد کرد، نزد افکار عمومی اسرائیل، آزمایش کند.

پیش از آنکه چشم انداز آینده اسرائیل را در پرتو دسته‌بندی‌های جدید در صحنه سیاسی این کشور مورد بررسی قرار دهیم یادآوری می‌کنم که شارون دیرگاهی است از فشار راستهای افراطی در حزب لیکود که هیچ نوع راه صلح جویانه و نیز امتیاز دادن به فلسطینی‌ها را قبول ندارند و سردسته آنها «بنیامین ناتانیاو» یکی از فرصت طلب‌ترین و قبیح‌ترین چهره‌های سیاسی در اسرائیل، حتی یکی دو بار شارون را رسماً متهم به خیانت و وطن‌فروشی کرده است. سخت در عذاب است. در واقع آنها که روزی او را به عنوان نماد صهیونیسم افراطی، روی سر می‌گذاشتند حال که شارون با درک تحولات عمیق بین‌المللی و منطقه‌ای پس از یازده سپتامبر و سپس سرنگونی رژیم‌های طالبان و صدام حسین در افغانستان و عراق، بقای اسرائیل را در تحقق صلح ابدی با همسایگان عرب و فلسطینی می‌داند، منافقانه او را متهم به دست شستن از مصالح عالیه اسرائیل می‌کنند. شارون از مدتها پیش و خاصه پس از خروج نیروهای اسرائیلی از غزه در اندیشه آن بود که نخست دستهای خود را از زنجیر بستگی حزبی‌اش به لیکود رها سازد و سپس با درانداختن طرحی نو در سیاست، این بار به عنوان مرد صلح، نیروهای سیاسی صلح خواه اسرائیل یعنی حزب کارگر، احزاب کوچک چپ و چهره‌هایی چون یوسی بلین و شیمون پرز و شخصیت‌های عرب اسرائیلی (موسوم به فلسطینی‌های سال ۱۹۴۸) را در کنار وفاداران به مشی خود در حزب لیکود در جبهه‌ای وسیع بسیج کند و مرحله دوم نقشه راهها را که ناظر بر خروج نیروهای اسرائیلی از شهرهای اشغالی ساحل غربی رود اردن است به انجام رساند. در واقع تحولات داخلی حزب کارگر، و گزینش امیر پرتس یک یهودی شرقی به ریاست حزب، بهترین فرصت را در اختیار شارون گذاشت تا جدایی خود را از حزبی که دیرسالی خانه و خاستگاه فکری‌اش بود به طور رسمی اعلام کند. طلاق حزب لیکود از سوی شارون با طلاق دیگری همراه بود و آن طلاق حزب کارگر از سوی شیمون پرز بود. شارون و پرز از همان آغاز تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ در دو خط ناهمسو با یکدیگر حرکت کرده‌اند اما هر زمان مصلحت عالیه اسرائیل ایجاب کرده از مساعدت یکدیگر خودداری نکرده‌اند. شارون یک نظامی است که نامش در کشتار ساکنان روستاهای اللد و الرمله در ۱۹۴۸، کشتار خان یونس در ۱۹۵۱، قتل عام قبیله در ۱۹۵۳، عصیان علیه رهبری سیاسی در ۱۹۶۷، سرپرستی تیم‌های قتل رهبران فلسطین در غزه در سال ۱۹۷۱، عملیات دفرسوار در جنگ ۷۳ مصر و اسرائیل، تجاوز به لبنان در ۱۹۸۲ و شرکت غیرمستقیم در کشتار فلسطینی‌ها در صبرا و شاتیلادو اردوگاه در بیروت، و سرانجام دیدار تحریک آمیزش از حرم قدسی در بیت المقدس در سپتامبر ۲۰۰۰ که منجر به انتفاضه دوم شد به میان آمده است. در تمام این رویدادها شیمون پرز علیه اریل شارون موضع گرفت. پرز در طول زندگی سیاسی‌اش (که مراحل نظامی و امنیتی نیز داشته است) راه و روشی کاملاً متفاوت از راه و روش شارون را برگزیده بود. شیمون پرز زندگی سیاسی خود را

در حالی که هفده سال بیشتر نداشت به عنوان منشی سازمان جوانان در جنبش جهانی صهیونیسم آغاز کرد. در همین زمان او با رهبر جنبش و بانی دولت اسرائیل یعنی دیوید بن گورین آشنا شد. بن گورین خیلی زود از مواهب و صفات ویژه پسر آگاه شد و وی را به عضویت در کمیته فرماندهی سازمان شبه نظامی «هاگانا» منصوب کرد. در سال ۱۹۴۷ و بلافاصله پس از تصویب تشکیل دولت اسرائیل در سازمان ملل، بن گورین مشاور جوانش شیمون پسر را به آمریکا فرستاد تا برای اسرائیل اسلحه تهیه کند. این سفر بی نتیجه بود. در بازگشت پسر موفق شد نظر بن گورین را نسبت به اندیشه برقراری روابط استراتژیک با فرانسه و دریافت سلاح از این کشور جلب کند. در سال ۱۹۵۳ زمانی که پسر به مدیرکلی وزارت دفاع اسرائیل منصوب شد در سفری به پاریس این توفیق را پیدا کرد که قراردادی وسیع برای همکاریهای تسلیحاتی و دفاعی با فرانسه منعقد کند. فرانسویها از آن پس، پیشرفته ترین سلاحها را در اختیار اسرائیل قرار دادند و در سال ۱۹۵۶ هنگام حمله فرانسه و انگلیس به مصر اسرائیلیها نیز به یاری آنها آمدند و صحرای سینا را به اشغال درآوردند. در تمام این سالها شیمون پسر لحظه‌ای از تحریک کردن بن گورین علیه اریل شارون خودداری نکرد. در سال ۱۹۵۹ شیمون پسر برای نخستین بار به عضویت پارلمان اسرائیل انتخاب شد. در همان سال او به معاونت وزارت دفاع برگزیده شد. در ۱۹۶۵ پسر از حزب «مپای» که بعدها به حزب کارگر موسوم شد بیرون آمد و به اتفاق بن گورین حزب «رافی» را پایه گذاری کرد. به دنبال شکست این حزب در انتخابات بن گورین بازنشسته شد و شیمون پسر بار دیگر به حزب مپای بازگشت اما رهبری حزب برای تنبیه او، به مدت دو سال عضویت وی را بین زمین و آسمان نگاه داشت تا آن که به عنوان وزیر اقتصاد در اراضی اشغالی فلسطین به کابینه پیوست و در سال ۱۹۷۴ بعد از جنگ اکتبر به وزارت دفاع اسرائیل انتخاب شد. در سال ۱۹۷۷ شیمون پسر به عنوان رهبر حزب کارگر انتخابات را برای نخستین بار به حزب لیکود باخت و مناخیم بگین با کمک افراطی هائی مثل شارون به نخست وزیری رسید. جالب این است که در دوران رویارویی پسر با شارون، رهبر حزب کارگر اسحق رابین روابط دوستانه‌ای با شارون داشت به گونه‌ای که رابین در دوره اول نخست وزیری اش مابین سالهای ۷۴ - ۷۶ شارون را به عنوان مشاور امنیتی خود برگزید. و زمانی که شارون در سال ۱۹۸۲ وزیر دفاع شد، رابین را به مقام مشاور عالی امنیتی اش منصوب کرد. در این سالها شیمون پسر لقب «ابوالهزائم» - پدر شکستها - را از مطبوعات اسرائیل دریافت کرده بود. و در سال ۱۹۸۴ وقتی سرانجام در مقام رهبر حزب کارگر انتخابات را برد، فاصله اکثریت با اقلیت چنان اندک بود که پسر ناچار شد مقام نخست وزیری را با رقیب لیکودی خود اسحق شامیر تقسیم کند و هر کدام دو سال ریاست دولت را عهده دار شوند. این نکته گفتنی است که پسر موفق شد زمینه‌های صلح با اردن و خروج نیروهای اسرائیلی از بیشتر مناطق اشغالی در لبنان را فراهم سازد. در سال ۱۹۹۲ او رهبری حزب کارگر را به اسحق رابین واگذار کرد و سپس به عنوان وزیر خارجه او، نقش ویژه‌ای در امضای قرارداد اوسلو برعهده گرفت. پس از قتل رابین بار دیگر شیمون پسر رهبری حزب کارگر را عهده‌دار شد اما با شکست در انتخابات در برابر لیکود، رهبری حزب را به ایهود باراک واگذار کرد. در این تاریخ اعتقاد عمومی بر این بود که پسر از سیاست کناره گیری خواهد کرد و با ۷۵ سال سن دوران بازنشستگی خود را آغاز خواهد کرد. اما پسر آرام نداشت. آنقدر جنگید تا باراک را سرنگون کرد و سپس وارد جنگ با ناتانیاو رهبر حزب لیکود شد و همزمان رهبری جدید حزب کارگر «بنیامین بن الیعازار» را نیز به رویارویی خواند تا سرانجام رهبری حزب کارگر را باری دیگر به دست گرفت. و زمانی که شارون به طور اتفاقی در سال ۲۰۰۱ به نخست وزیری رسید، ماه عسل شیمون پسر با او نیز آغاز شد. ماه عسلی که تا امروز ادامه یافته است.

حال پسر با حمایت از شارون بدون آنکه وارد حزب جدید او شود، ضمن خروج از حزب کارگر، همه اعتبار و وزن سیاسی خود را به یاری رقیب دیرینه‌اش اریل شارون، در طبق اخلاص گذاشته است. می‌گویند پسر علاقمند است که پایان زندگی سیاسی اش را به عنوان رئیس جمهوری اسرائیل که یک مقام نمادین است پس از خاتمه دوران ریاست موشه قصاب، به پایان رساند اما با توجه به سن و سال بالای ۸۰ او به نظر نمی‌رسد این آرزویش تحقق پیدا کند.

اینهمه را گفتم تا به دوستان اپوزیسیون یادآور شوم مردان و زنان بزرگ تاریخ ساز پیش از آنکه در بند ایدئولوژی و مصالح شخصی و حزبی خود باشند به مصالح عالی کشورشان می‌اندیشند و زمانی که لازم می‌بینند حزب و ایدئولوژی را فدای مصلحت ملی کنند حتی اگر این امر به قیمت بدنامی آنها تمام شود لحظه‌ای در عمل کردن به آن درنگ نمی‌کنند. قوام السلطنه به قیمت بدنام کردن خود آذربایجان را نجات داد چون برای حضرت اشرف و جاهت ملی متاعی نبود که برای سنگ قبر ذخیره شود. زنده یاد دکتر غلامحسین صدیقی نیز در برابر نامه‌ای که دکتر سنجابی توسط داریوش فروهر برای او فرستاد و در آن با اشاره به جریان ۲۸ مرداد و میراث مصدق، صدیقی را از قبول نخست وزیری شاه برحذر داشته بود، ضمن بازپس فرستادن و گفتن عبارتی که هرگز شبیه آن از او شنیده نشده بود (این نامه برای لای گیس آقای سنجابی خوب است) یادآور شده بود: عمری و جاهت ملی ذخیره کردم برای چنین روزهایی، اگر امروز این و جاهت به کار نیاید هفتاد سال نمی‌خواهم بعد از مرگم برای نوشتن روی سنگ قبرم از آن استفاده شود.

ایران در شرایط بسیار خطرناکی قرار گرفته است و شوالیه‌های عرصه اپوزیسیون یا چون قهرمان سروان‌تس، یعنی دون کیشوت علیه الرحه سرگرم جنگ با آسیابهای بادی هستند - آن هم با شمشیرهای چوبی تهمت و پرونده سازی و ناسزا - و یا امیدوار به اینکه دستی از غیب برون

آید و کاری بکند. آیا همدلی جمهوری خواهان ملی و مشروطه خواهان و چپهای روشن اندیش و نیروهای خواستار تحول در داخل اعم از ملی و ملی- مذهبی، سخت تر از همدلی شارون دست راستی خشونت گرا با شیمون پرز سوسیالیست انسان گرای قائل به تسامح و تساهل است؟

باز هم از عمید زنجانی

دوستان و خوانندگان بسیاری به نوشته من درباره عباسعلی عمید زنجانی و سوابقش لطف بسیار مبذول داشتند. از همه جالبتر e-mail یکی از روحانیون برجسته قم بود که هم مقام استادی دارد و هم یکی از مراجع مورد احترام و صاحب اعتبار است. ایشان در یادداشت پر محبت خود اشاره کرده بودند که: «برای ما که در اینجا سوابق این آقا را از نزدیک شاهد بودیم نیز مطلب شما تازگی داشت چون پیروز و دیروز و امروز شیخ عباس را کنار هم نهاده بودید. آنچه می توانم به نوشته شما اضافه کنم این است که این آقا - عمید زنجانی - به جای شخصیتی به مسجد لولاگر تحمیل شده بود که حقا از مردان خدا بود و بر گردن بسیاری از اهل علم به خصوص در تهران حق استادی داشت. این شخص مرحوم شیخ علی اکبر برهان بود که از اکابر مجتهدین و علمای تهران به شمار می رفت (فرزند این شخصیت نیز مثل ما در لندن غربت نشین است. منظورم آقای برهان مجرد است که از منبری های سنتی است و از انسانهای باصفا و آزادمنش روزگار ما) این آقا بعد از درگیری با جانشین مرحوم حاج شیخ علی اکبر برهان، با توصیه ساواک به روی مسجد لولاگر چنگ انداخت. بعدها این مسجد به پایگاه قدرت او تبدیل شد به گونه ای که در انتخابات تهران بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی، رسم بر این شد که عمید زنجانی دو سه نامزدی را که از صافی شورای نگهبان حتما عبور می کنند، جلو اندازد و از طریق آنها خواسته های خود را عملی سازد...»

بر e-mail روحانی سرشناس قم این نکات را اضافه می کنم که برداشتن عمامه از سر عمید کافی نیست. چون بنده مثل حزب توده اعتقاد ندارم که مثلا اگر آخوند دیگری از نوع خاتمی به ریاست دانشگاه انتخاب می شد اشکالی نداشت و کسی اعتراض نمی کرد و یا نباید بکند. من بر این باورم که خمینی می خواست دانشگاه را به فرعی از حوزه تبدیل کند. تعطیل دانشگاه در آغاز انقلاب و تصفیه های شرم آور کمیته های ویژه و شورای عالی انقلاب فرهنگی، علیه استادان و دانشجویان در واقع گامهایی بود در جهت زمینه سازی برای وحدت حوزه و دانشگاه. دستاورد بیست سال سرکوب جنبش دانشجویی و اسلامیزه کردن دانشگاه البته در ۱۸ تیرماه و خیزش دانشجویان، برای رژیم تکان دهنده و دور از انتظار بود. به همین دلیل در شش ساله اخیر همه هم و غم دستگاههای سرکوبگر ولی فقیه در از نفس انداختن جنبش دانشجویی، خنثی ساختن تشکیلاتی مثل دفتر تحکیم وحدت و اخراج استادان مبارز و آگاه دانشگاهها و به ویژه دانشگاه تهران، خلاصه شده است. و حالا رژیم با انتخاب شیخ عباسعلی عمید زنجانی به ریاست دانشگاه در واقع در ادامه فکر خمینی، در صدد برآمده حال که دانشگاه به وحدت با حوزه تن در نمی دهد، حوزه را به دانشگاه ببرد. شما نیز مثل من و آنهایی که عمید زنجانی را از دیرباز می شناسند اگر از نزدیک با احوالات این مرد آشنا بودید، موضوع ریاست او را بر بزرگترین مرکز آموزش عالی کشور به سادگی نمی پذیرفتید. در حکومت نایب امام زمان ملای فاسد کم نداریم اما این یکی از تیره افسد الفاسدین است. هم از نظر مالی پرونده ای سیاه دارد و هم از نظر اخلاقی، نه دین دارد نه علم. هوچی غربی است از تیره حسین موسوی تبریزی و احمد جنتی و علی فلاحیان و اصغر حجازی، هم پیاله و هم شیر به عریبه کشانی است که رسم مروت فرو گذاشته اند و لوای وقاحت برافراشته اند. رمال گونه عکس مار به دیوار می کشند و منافقانه در برابر سلطان فقیه معلق می زنند. حضور چنین افرادی در مکان مقدسی چون دانشگاه تهران، مایه ننگ و عار است و دانشجویان و اساتید دانشگاه تهران باید زیر بار چنین ننگی نروند.

شنبه ۳ تا دوشنبه ۵ دسامبر

نور مقدس در نیویورک

۱ - نمی دانم چرا بعضی از هموطنان من بعد از مشاهده فیلم دیدار محمود احمدی نژاد با آیت الله جوادی آملی به شگفتی افتاده اند. در واقع حرفهایی که خاصه مداح ولی فقیه در رابطه با انوار مقدسی که او را در مجمع عمومی سازمان ملل در میان گرفت، و از خود بیخود شدن رهبران حاضر در جلسه به دیدن او و گوش دل سپردن به سخنانش طی ۲۸ دقیقه به گونه ای که حتی مژه نیز برهم نزدند، معرف مکتبی است که احمدی نژاد به آن وابسته است. مکتبی که یک روز سگی را به حرم امام رضا می برند تا در پیشگاه ضامن آهواشک بریزد و از فردا شیخ عباس واعظ طبسی بتواند لقب ضامن سگ را نیز به القاب امام هشتم اضافه کند، و روز دیگر رئیس جمهوری را به صرافت می اندازد وزیر ارشادش سرپاسدار حسین صفار هرنندی را با نامه ای راهی مسجد جمکران کند تا عریضه دولت خدمتگزار امام زمان را در چاه حقه بازی و فریبکاری بیندازد.

شما چه انتظاری از احمدی نژاد دارید؟ به صفهای طولانی زوار قبر خمینی نگاه کنید. گیرم دو سوم زائران را طبق برنامه و به اجبار به امامزاده روح الله می برند الباقی که خودشان راهی می شوند. می روند تا از مردی که جز خون و ویرانی و نفرت برای ملت ما نیاورد و در همه عمرش لحظه ای عظمت و زیبایی گذشت و مروت و بخشش و کرامت را درک نکرد برای علاج بیماریها و حل مشکلات خویش مدد بگیرند. می روند تا

خمینی گناهکار را که در هر مکتبی اگر عدالتی در کار باشد محکوم ابدی است شفیع خود نزد پروردگار و اهل بیت قرار دهند. کافی است شبهای جمعه راهی جمکران شوید، و لحظاتی در چهره و نگاه هزاران زائری که نامه به دست و زیارت نامه خوان، به قصد تقرب به امام زمان برای مشاهده چاه فریب صف کشیده‌اند تأمل کنید. ما با رژیم روبرو هستیم که اصلاً برایش مهم نیست با اعمال و منش و اقوالش، ریشه دین را در نهایت خواهد سوزاند. با رمالانی سر و کار داریم که دروغ و فریب و پشت هم اندازه‌ی سرمایه اصلی آنهاست. آقای خامنه‌ای کسی بود که می‌گفت و می‌نوشت در اسلام یک سیاستمدار واقعی داشته‌ایم و او هم کسی جز امام حسن نیست که با معاویه صلح کرد تا مصلحت عالی مسلمانان فدا نشود حالا اما او علم جمکران را به دست گرفته است. اگر حضرات مراجع عظام ذره‌ای دین داشتند و نگران مذهب اهل بیت بودند اجازه نمی‌دادند زیر گوششان دکانی به نام امامزاده خمینی و دکان پررونق تری به نام مسجد و چاه جمکران باز شود. کم کم به این نتیجه می‌رسیم که این آقایان ته دل خواستار ادامه وضع موجود هستند چون هرچه مردم بیشتر در جهل دست و پا بزنند و دایره خرافات وسیعتر شود، دکان آنها رونق بیشتری می‌گیرد و حجم خمس و سهم امام غایب افزایش می‌یابد. اگر غیر از این بود لابد صدائی از بیت بهجت و میرزا جواد تبریزی و آقای وحید خراسانی و فاضل لنکرانی و داماد مربوطه صافی گلپایگانی و... می‌شنیدیم. اگر جز این بود آقازاده آقای مرعشی که می‌دانند داماد عزیز شیخ عباسعلی تا چه درجه بیسواد و فاسد است بانگی ولو در خفا بر می‌داشتند که پدر ما از دست این مرد به عذاب بود. کسانی مثل ناصر ابوالمکارم و جوادی آملی (با آن سابقه خونین در شهر آمل) و احمد جنتی و ابوالقاسم خزعلی دیرگاهی است که دین و شرف را به نیم نگاه قدرت خانم فروخته‌اند اما واقعا نمی‌توان سکوت کسانی مثل آقازاده شیرازی و آقای شبیر زنجانی و... را در برابر رجاله‌های شعبده‌باز با هیچ منطقی توجیه کرد.